

## یادداشتی بر ترجمه جدید "چه باید کرد؟"

نقش "عامل ذهنی" (رهبری) در انقلابات اجتماعی، مهمترین مسئله‌ای است که از انقلاب فرانسه در قرن هجدهم تاکنون در کانون مباحث جریان‌ات انقلابی قرار داشته است. به جرات می‌توان گفت گرایش سوسیالیستی انقلابی بعد از مارکس نیز بواسطه درک ویژه مارکس از این نقش مشخص شده است. در واقع از لحاظ تئوریک، مارکسیزم خود مارکس عاقبت چیزی نیست جز نحوه برداشت ویژه او از این نقش. درک و تفسیر یا حتی نقد تئوری مارکسیستی نیز جز با آغاز از همین پایه و اساس نمی‌تواند بجز مباحثات مغشوش و آکادمیک حاصلی داشته باشند.

در اصل، مسئله پیچیده نیست. اگر نقش پرولتاریا در تاریخ، اجرای حکمی است که سرمایه داری با ایجاد پرولتاریا برضد خود صادر کرده است، پرولتاریا چگونه به این رسالت آگاه خواهد شد و چه نوع فعالیتی را برای تحقق آن به عهده خواهد گرفت؟ بیهوده نبود که از همان ابتدا، و برای خود مارکس و انگلس، این مسئله در کلی‌ترین شکل آن تحت عنوان مسئله "آگاهی" و "سازماندهی" پدیدار شد. تجربه محدود مارکس و انگلس در آن دوران اولیه جنبش کارگری اروپا و تلاش‌شان برای درک و تئوریزه کردن این تجربه، هر چند امروزه نیز آموزنده ترینند، اما بوضوح دارای کاستی‌هایی هستند. در دوران پس از مارکس و انگلس، دوران سوسیال دموکراسی اروپایی، ناآشنایی با مفاهیم اصلی آن مسبب تفسیر ساده و بسیار رایجی از مسئله "آگاهی" شد که حتی تئوریسین‌های اصلی جنبش را نیز در بر می‌گرفت و شاید تا به امروز نیز ادامه دارد. و آن اینکه پرولتاریا در طول مبارزه طبقاتی هر چه بیشتر خود را متشکل کند و هر چه بیشتر برای منافع بلاواسطه طبقاتی خود مبارزه کند، آگاه‌تر نیز خواهد شد. امر سازماندهی بر اساس چنین برداشتی نیز طبعاً ایجاد احزاب توده‌ای برای مبارزات سیاسی و اتحادیه‌های وسیع کارگری برای مبارزات اقتصادی بود. سال‌های سال جنبش سوسیال دموکراتیک اروپایی کم و بیش در تمامیتش از چنین نظریاتی - که بسیار "ساده و بدیهی" به نظر می‌رسیدند - پیروی می‌کرد.

تناقضات این نظریه اما هنگامی پدیدار شد که دوران مشهور به "رقابت آزاد" جای خود را به دوران بحران‌ها و جنگ‌های امپریالیستی می‌داد. تشدید مبارزه طبقاتی که از اولین عوارض این تحول بود از اواخر قرن نوزدهم تمام اروپا بویژه آلمان و روسیه را دربرگرفته بود. شرایط جدید تاریخی توجه بسیاری از سوسیال دموکرات‌های انقلابی آن دوره را مجدداً به همان دو مسئله اولیه، یعنی آگاهی و سازماندهی معطوف ساخت. ژزا لوکزامبورگ شاید اولین کسی بود که زنگ خطر را به صدا در آورد و هشدار داد که همین شکل بسیار "ساده و بدیهی" از سازماندهی - یعنی سازمان موجود سوسیال دموکراسی آلمان که موفق‌ترین و بزرگ‌ترین حزب کارگری آن زمان بود - دقیقاً خود به مانعی برای رشد آگاهی پرولتری تبدیل شده است. گذار به سوسیالیزم بدون خلع ید از سرمایه‌داری ممکن نیست و فراموش کردن این "هدف" جنبش کارگری را به دنباله‌روی از وضعیت موجود کشانده است. لنین اما اولین کسی بود که تئوری حزب انقلابی را در مقابله و مبارزه با سایر گرایش‌های سوسیال دموکراتیک روسیه نه تنها به بحث گذاشت بلکه با ایجاد گرایش بلشویکی در سوسیال دموکراسی آنرا به مرحله اجرا درآورد. او نشان داد که رشد "آگاهی طبقه کارگر" نه امری خود به خودی است و نه رشدی دائمی در امتداد خطی مستقیم دارد. مبارزه صرف برای منافع بلاواسطه در چارچوب جامعه سرمایه‌داری در واقع می‌تواند توهم نسبت به وضعیت موجود را نیز افزایش دهد.

"چه باید کرد؟" معرف اولین تلاش لنین برای طرح جامع این نظریه بود که در طول متن تحت عناوین مختلف و در ضمن مشابهی نظیر "سازمان انقلابی"، "حزب انقلابی" و یا "سازمان انقلابیون" مطرح شده‌اند. دیگران بعدها از مفاهیمی نظیر حزب لنینی یا حزب پیشگام انقلابی نیز بهره گرفته‌اند. مقدمات این بحث را لنین قبلاً با مقاله "از کجا باید آغاز کرد؟" طرح کرده‌بود. در آنجا او ضرورت یک روزنامه انقلابی سراسری را به عنوان ابزار سازماندهنده این سازمان جدید برجسته ساخته‌بود. نظریات لنین در رابطه تنگاتنگ با تلاش او برای عملی کردن ایده حزب انقلابی قرار داشت. در مقدمه ای که چند سال بعد به چاپ دوم آن نوشت، لنین به کسانی که به "افراطی" بودن پلیمیک‌های او انتقاد کرده بودند یادآوری می‌کند که آن اندازه افراطی و پلیمیکی بود که برای عملی ساختن طرح لازم بود! در واقع "تئوری لنینیستی سازماندهی" را نمی‌توان از رهبری بلشویکی انقلاب اکتبر جدا کرد. امروزه نیز کسانی که شکست بعدی انقلاب اکتبر یا کاریکاتورهایی را که بعدها دیگران از این تئوری ساخته‌اند به تقصیر لنین و خود تئوری می‌اندازند فراموش می‌کنند دست کم لنین با این تئوری و با پیروزی انقلاب اکتبر نقش عامل ذهنی را در عمل به ما نشان داده‌است. تئوری سازماندهی انقلابی البته به این جزوه و این تجربه خلاصه نمی‌شود. خود لنین چه در عمل و چه در سطح تئوریک بارها به این مسئله بازگشت کرده‌است. بعلاوه تجربیات تمام دوران بعد از بلشویزم در تکمیل این تئوری نقش داشته‌است. اما نقطه شروع برای هر بحثی در باره این مفهوم – بویژه در شرایط فعلی که "گرنش در مقابل خودانگیختگی" به بیماری عمومی تبدیل شده – باید "چه باید کرد؟" باشد! نقد لنین فقط با ایستادن در جایگاهی که خود لنین این بحث را استوار ساخته معنی دارد. یعنی، اهمیت عامل ذهنی در پیروزی انقلاب سوسیالیستی.

با امید به اینکه ترجمه جدید "چه باید کرد" لنین بتواند هم به راه انداختن مجدد و هم به روشن کردن این بحث کمک کند.

مترجمین